



فقیه سامرا

نگاهی به زندگی آیت‌الله حاج آقا رضا همدانی

عبدالرحیم میانجی

حاج آقا رضا همدانی، فرزند آقا محمدهادی در سال ۱۲۵۰ قمری در شهر همدان چشم به جهان گشود. مقدمات علوم اسلامی را نزد پدر آموخت و بعد به نجف هجرت کرد و در درس شیخ مرتضی انصاری و میرزای شیرازی حاضر شد و به همراه استادش میرزای شیرازی به سامرا آمد و با ایشان ملازم گردید. پس از رحلت استادش به مرجعیت



رسید، ولی او کرسی تدریس و تعلیم و تربیت شاگرد را بر مرجعیت ترجیح داد.^۱

این فقیه پرتلاش در عرصه تدریس، شاگردان برجسته بسیاری را تربیت کرد که از جمله آنان حضرات آیات: شیخ محمد جواد بلاغی، سید حسن صدر (صاحب تکملة امل الأمل)، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، شیخ جعفر آل شیخ راضی، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، شیخ محمد کاشف الغطاء، سید محسن امین عاملی (صاحب اعیان الشیعه)، شیخ علی زاهد قمی و شیخ آقا بزرگ تهرانی (صاحب الذریعه) هستند.^۲

سید محسن امین، یکی از شاگردان او درباره استادش می نویسد: حاج آقا رضا همدانی سرآمد حوزه درسی میرزای شیرازی بود. شبانه روز در عرصه تدریس، تحقیق و مطالعه تلاش می کرد. گاهی اوقات که به محضرشان می رسیدم، مشاهده می کردم قلم و کاغذ در دست دارد و کتب جواهر، حدایق و وسائل الشیعه را در مقابلش گذاشته، مطالعه کرده و می نویسد. سؤال علمی که داشتم مطرح می کردم و ایشان جواب می داد و من از محضرش مرخص می شدم و او دوباره مشغول تحقیق می شد. وقتی به درس می آمد، مطالب را از مروی «مصباح الفقیه» که تالیف خودش بود، عنوان می کرد. او مرجع تقلید زاهدی بود و از امور دنیوی زودگذر پرهیز می کرد. سالی که در محضرش بودم، هرگز لغزش و خطایی از ایشان ندیدم. او در اثر ارتباطی که با خداوند سبحان داشت، به آرامش جان دست یافته بود. همه علما به او اعتماد داشتند. در محضر او کسی جرأت نمی کرد از دیگری غیبت و بدگویی بکند. از خودنمایی و شهرت به شدت دوری می جست.^۳ در ادامه، برخی از ویژگی های اخلاقی این فقیه بزرگ را مرور می کنیم:

حاج آقا رضا همدانی، بزرگ ترین استاد حوزه علمیه نجف در عصر خویش، هر گاه که یکی از طلبه ها وارد می شد، حتی در بین درس به احترام او از جا بلند می شد.

ساده‌زیستی و زهد

سید محسن امین عاملی در این باره می‌گوید:
او بعد از آن که به زعامت و مرجعیت رسید و پیشوای مسلمانان گردید، هیچ‌گونه تغییری در زندگی معمولی‌اش نداد. لوازم زندگی‌اش را خودش از بازار می‌خرید و به منزل می‌برد. شب‌ها فانوس به دست گرفته، به تنهایی راه می‌پیمود و برخلاف رسم بعضی از علمای بزرگ، به کسی اجازه نمی‌داد در پیشاپیش او چراغ بگیرد.^۴
او در سایه زهد و ساده‌زیستی توانست به قله‌های رفیع علم و تقوا برسد و مسلمانان را رهبری کند و از کیان مذهب شیعه محافظت نماید. و به راستی قلبی که عشق دنیا و مظاهر آن را در خود جای داده باشد، چگونه می‌تواند محل عشق الهی و جایگاه انوار آسمانی گردد؟! ساده‌زیستی مهم‌ترین راز موفقیت رهبران الهی و عمده‌ترین عامل نفوذ آنان در قلب توده‌های عظیم مردم است.

غیرت دینی و اعتدال

حاج آقا رضا همدانی در طول زندگی خویش، با گناه و معصیت در برابر اوامر الهی، به شدت مقابله کرد و حاضر نشد کسی در حضور او مرتکب خلاف شرع بشود. سید محسن امین می‌گوید:

ما در حدود هشت سال که با او معاشرت نزدیک داشتیم، در تمام مدتی که با ایشان بودیم، هیچ لغزش و گناه کوچکی از او ندیدیم و کسان دیگری که با او معاشرت داشته‌اند نیز به همین گواهی داده‌اند؛ زیرا حقیقتاً او مصداق یک عالم پارسا و پرهیزکار بود. در حضور او کسی یارای غیبت کردن نداشت. وقتی احساس

همدانی بعد از آن که به زعامت و مرجعیت رسید و پیشوای مسلمانان گردید، هیچ‌گونه تغییری در زندگی معمولی‌اش نداد. لوازم زندگی‌اش را خودش از بازار می‌خرید و به منزل می‌برد. شب‌ها فانوس به دست گرفته، به تنهایی راه می‌پیمود و برخلاف رسم بعضی از علمای بزرگ، به کسی اجازه نمی‌داد در پیشاپیش او چراغ بگیرد.

می‌کرد کسی قصد غیبت کردن دارد و می‌خواهد پشت سر کسی سخن بگوید، رشته سخن را به دست می‌گرفت و موضوع صحبت را تغییر می‌داد. در آن زمان، در نجف اشرف شخصی به نام آقا شیخ هادی تهرانی که مجلس درس مهمی داشت و کتاب‌هایی هم نوشته و منتشر کرده بود، بنابر عللی از سوی برخی علما تکفیر شده و مجلس درسش خلوت گشته بود. هنگامی که متن تکفیرنامه را برای حاج آقا رضا فرستادند تا او هم آن را تأیید کند، ایشان از تأیید آن خودداری کرد و گفت: «تکفیر امر عظیمی است و من با این اتهامات، تکفیر نمی‌کنم.»

جریان تکفیر نقل مجالس شده بود، ولی کسی جرئت نداشت در حضور حاج آقا رضا در آن باره صحبت کند. طلبه‌ها به محض حضور ایشان در مجلس، حرف را عوض می‌کردند یا سکوت می‌نمودند. اگر کسی می‌خواست درباره آن ماجرا حرف بزند، ایشان مانع می‌شد. روزی یکی از شاگردانش از او درباره رفتار خشن و تند بعضی از استادان با طلاب سؤال کرد؛ ایشان گفت: عمل آنها حمل بر صحت می‌شود، ولی ما چنین کاری نمی‌کنیم.

او با مظاهر فساد و گناه به شدت مبارزه می‌کرد و در مقابل آنها می‌ایستاد. روزی در حضور او از کسانی که در عراق، در مجالس عزا با ترجیع، خواندگی می‌کردند صحبت به میان آمد؛ ایشان به شدت اظهار خشم نمود و عمل آنها را تقبیح کرد.^۵

وارستگی و تواضع

ایشان فقیهی فروتن بود. برای هر کس که وارد مجلس می‌شد، به پا می‌خواست و برای همه طلبه‌ها، حتی در وسط درس می‌ایستاد. رسم معمول در حوزه علمیه نجف این بود که استاد برای شاگردان بر نمی‌خیزد. اگر استاد در درس به پا می‌خواست، همه می‌دانستند که درس تعطیل شده است. طلبه‌ها پیش از شروع درس، برای کسی که

وارد می‌شد بر می‌خاستند، اما در بین درس برای هیچ کس نمی‌ایستادند. حاج آقا رضا همدانی، بزرگ‌ترین استاد حوزه علمیه نجف در عصر خویش، هر گاه که یکی از طلبه‌ها وارد می‌شد، حتی در بین درس به احترام او از جا بلند می‌شد!^۶

بردباری

سید محسن امین در خاطرات خویش می‌نویسد: روزی او را دیدم بر در مغازه قصابی ایستاده و منتظر بود تا قصاب سرش خلوت شود تا از او گوشت بخرد و این در روزهایی بود که زائران زیادی به نجف آمده بودند. چون قصاب از فروش گوشت به زائران غریب سود بیشتری می‌برد، به آنان توجه بیشتری داشت و از مشتری‌های محلی خود غافل بود. خدا می‌داند که پیش از آمدن من، استاد بزرگوار چه مدتی آن جا معطل شده بود. من از دیدن این منظره ناراحت شدم و به قصاب نهیب زدم: بین شیخ چه می‌خواهد، به او بده! حاج آقا رضا همدانی فرمود: عیبی ندارد. گفتیم: چطور عیبی ندارد؟! او می‌خواهد بعد از همه به شما گوشت بدهد. قصاب عذرخواهی کرد و برای او گوشت کشید.^۷

دوری از تفاخر و خودنمایی

او هیچ‌گاه برای خود تبلیغ نمی‌نمود و از کسی هم چنین چیزی را نمی‌خواست. سعی داشت تا از سرگذشت و خاطرات خود چیزی نگوید که در آن برای خود، فضیلت یا نوعی خودنمایی باشد.^۸

اجتناب از شهرت و تشریفات ظاهری

او از شهرت‌گریزان بود؛ از این رو در هنگام مسافرت نمی‌خواست کسی او را بدرقه کند. هنگامی که می‌خواست به حج مشرف شود، بعضی از شاگردان اصرار کردند که او را با مراسمی مشایعت نمایند

و پیش از سفر، مجلسی برپا کنند؛ ولی نپذیرفت و گفت: من چنین چیزهایی را دوست ندارم.

ایشان همیشه سعی می‌کرد تا ساده و بدون تشریفات مسافرت کند. در ایام عید، مجلسی نداشت و تشریفات ظاهری را نمی‌پسندید و دوست داشت تنها باشد. رفتار او به گونه‌ای بود که اگر کسی او را نمی‌شناخت، گمان می‌کرد او یکی از طلبه‌های فقیر حوزه است؛ به گونه‌ای که روزی در بین راه، یکی از زائران پیش آمد و از ایشان پرسید: آیا نماز وحشت می‌خوانید؟ (یعنی مثل برخی طلبه‌های فقیر که برای امرار معاش وجهی می‌گرفتند و نماز وحشت می‌خواندند) فرمود: نه.

لباس‌های ساده ایشان نشانه‌ی نهایت زهد و تقوا بود. او خود را از طلبه‌ها جدا نمی‌کرد و همان لباسی را می‌پوشید که یک طلبه‌ی ساده می‌پوشید. همین زندگی زاهدانه‌اش بود که او را محبوب دل‌ها کرده بود. شاگردانش به او عشق می‌ورزیدند و با احترام خاصی از او یاد می‌کردند. کسانی که او را از نزدیک می‌دیدند، شیفته‌ی اخلاق و رفتار او می‌شدند و به همین سبب سخنانش به دل می‌نشست.

۹

روزی در خدمت مرحوم آخوند
ملاحسینقلی همدانی وارد مسجد سهله
شدیم. بسیاری از اصحاب و شاگردان آن
بزرگوار تشریف داشتند. ایشان وقتی متوجه شد
در زوایه مسجد، مرحوم حاج آقا رضا همدانی
مشغول نماز مغرب هستند، متواضعانه به
همراهان فرمود: برویم به ایشان اقتدا کنیم
و نماز را با حاج آقا رضا بخوانیم.

معتمد همگان

آیه‌الله حاج آقا رضا همدانی مورد احترام و توجه خاص بزرگان و استادان حوزه علمیه نجف بود. آیه‌الله آقا سید علی عرب، یکی از همراهان همیشگی آخوند ملاحسینقلی همدانی می‌گوید:

روزی در خدمت مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی وارد مسجد سهله شدیم. بسیاری از اصحاب و شاگردان آن بزرگوار تشریف داشتند. ایشان وقتی متوجه شد در زوایه مسجد، مرحوم حاج

آقا رضا همدانی مشغول نماز مغرب هستند، متواضعانه به همراهان فرمود: برویم به ایشان اقتدا کنیم و نماز را با حاج آقا رضا بخوانیم.^{۱۰}

احتیاط در حقوق مردم

ایشان در مورد حفظ حقوق دیگران، به شدت مواظبت می‌کرد؛ به ویژه در مورد امانت‌های مردم حساسیت فوق‌العاده‌ای داشت. نویسنده «اعیان الشیعه» می‌گوید:

هنگامی که سید مهدی حکیم نجفی در جبل عامل وفات یافت، پیش یکی از تجار عراقی به نام سید محمود حبوبی ۷۰ لیره طلا به امانت داشت. وصی او، شیخ عبدالحمید شراره می‌خواست این سکه‌های طلا را از آن تاجر گرفته و در جبل عامل به دست ورثه متوفای برساند. برای انجام این کار به من و شیخ حسین مغنیه و کالت داد تا آنها را از آقای حبوبی گرفته و به جبل عامل ارسال کنیم. بدین منظور من پیش آقای حبوبی، تاجر امانتدار رفته و داستان و کالت و دریافت سکه‌ها را بازگفتم. او گفت: بسیار خوب، عیبی ندارد؛ اما

من می‌خواهم این امانت را در حضور یک عالم

مجتهد و مطمئن به شما تحویل دهم تا از

نظر شرعی و قانونی، نزد خداوند متعال

فارغ‌الذمه باشم و همچنین دوست ندارم

فردا کسی از من طلبکار باشد یا پشت

سر من حرفی بزند. خلاصه، می‌خواهم

محکم‌کاری کرده باشم. گفتم: باشد،

هر طور که شما دوست دارید و پیش

هر مجتهدی دوست دارید، برویم. گفت:

حقیقت این است که من به غیر از آقا رضا

همدانی به فرد دیگری اطمینان ندارم. گفتم:

اتفاقاً او استاد و بزرگ ماست.

در شرح حال حاج آقا رضا همدانی نوشته‌اند که پیاده به زیارت امام حسین علیه السلام رفتن را بسیار دوست داشت؛ اما در این اواخر که سالخورده و ناتوان شده بود و به سبب درد سینه نمی‌توانست در مراسم پیاده‌روی حضور داشته باشد، به حال زائران غبطه می‌خورد.

سپس همگی به محضر استاد خویش آقا رضا همدانی آمدیم. هنگامی که او را در جریان امر قرار دادیم، گفت: البته وکالت با نوشته درست نمی‌شود، اما اگر شما وکیل هستید، چه بهتر؛ وگرنه من به‌عنوان ولی غایب، شما را وکیل می‌کنم. بعد از اثبات وکالت شرعی، سید محمود حبوبی با نظارت حاج آقا رضا همدانی، شروع به پرداخت سکه‌های طلا کرد، اما هنگام تحویل معلوم شد که یکی از آنها کم است. گفت: مشکلی نیست، شما قبض رسید را بنویسید، من یک لیسه برای شما از بازار تهیه می‌کنم. استاد گفت: چطور شما برای تمام مبلغ قبض رسید می‌نویسید، در حالی که هنوز تمام وجه را دریافت نکرده‌اید؟! این دروغ است و در شرع مقدس، جایز نیست. گفتیم: استاد! او بقیه را در آینده نزدیک خواهد پرداخت و این نوشته مانند آیه قرآن است که می‌فرماید: {... وَنُفِخَ فِي الصُّورِ...}؛^{۱۱} یعنی در شیپور دمیده شده؛ درحالی که در آینده نزدیک خواهد بود. استاد این استدلال را نپذیرفت. گفتیم: خوب، ما می‌توانیم از همین سکه‌هایی که از او دریافت کرده‌ایم به او قرض بدهیم و او به ما آن را تحویل دهد و هیچ‌گونه دروغی در میان نباشد. البته خود ما حتی یک لیسه هم نداشتیم که به او قرض بدهیم؛ چون لیسه‌های زرد طلا با جیب‌های ما آشنا نبود! فقیه همدانی با شنیدن این سخن فرمود: برای شما جایز نیست در مال یتیم تصرف کرده و به کسی قرض بدهید. گفتیم: آن قرض درازمدت نیست و فوراً به ما برمی‌گردد. گفت: باشد، بالاخره این کار جایز نیست. هنگامی که آقای حبوبی این دقت عمل و سخت‌گیری را از آن فقیه وارسته دید، فوراً به بازار رفته و آن یک لیسه باقی مانده را تهیه کرد. و ما تمام پول‌ها را تحویل گرفتیم. آن‌گاه استاد رو به ما کرده و فرمود: خوب، حالا چطوری می‌خواهید این سکه‌ها را به صاحبش در جیل عامل برسانید؟ شاید در راه گم شود. گفتیم: ما این لیسه‌ها را به لبنان ارسال نمی‌کنیم؛ بلکه اینها را پیش بعضی تجار به امانت می‌سپاریم و به وصی می‌ت نامه می‌نویسیم و او از کسانی که می‌خواهند به فرزندانمان در عراق

پول بفرستند، وجوهی را می‌گیرد و آن را به ما حواله می‌کند و ما به فرزندان محصل آنان، در این جا پرداخت می‌کنیم. حاج آقا رضا همدانی فرمود: در پیش کدام تاجر می‌خواهید این اموال را امانت بگذارید؟ گفتیم: پیش حاج علی شعبان و حاج باقر شعبان که از تجار متدین و امین و مورد اطمینان پیش همه هستند. گفت: موقع تحویل، شاهد بگیرید. گفتیم: برای تاجر امانتداری که می‌خواهیم نزد او امانت را بگذاریم، شاهد پرهیزکار و باتقوایی است. استاد گفت: لازم نیست که شما اسم شاهد را ببرید؛ بلکه موقع تحویل لیره‌ها دو نفر شاهد حضور داشته باشند، بدون این که تحویل گیرنده بفهمد آنها برای شهادت آمده‌اند.^{۱۲}

از این فقیه پر تلاش تألیفات ارزشمندی به یادگار مانده است؛ از جمله معروف‌ترین آنها کتاب «مصباح الفقیه» در شرح شرایع است. این کتاب در دو باب طهارت و صلاة می‌باشد و اخیراً شانزده جلد آن از سوی «مؤسسه الجعفریه لاحیاء التراث» تحقیق شده و به مرحله چاپ رسیده و بقیه نیز در دست تحقیق است.

در شرح حال او نوشته‌اند که پیاده به زیارت امام حسین علیه السلام رفتن را بسیار دوست داشت؛ اما در این اواخر که سالخورده و ناتوان شده بود و به سبب درد سینه نمی‌توانست در مراسم پیاده‌روی حضور داشته باشد، به حال زائران غبطه می‌خورد. صاحب «اعیان الشیعه» در این باره می‌نویسد:

روزی ما همراه دوستان به صورت پیاده عازم کربلا بودیم؛ وقتی استاد ما را دید فرمود: من به حال شما غبطه می‌خورم. آرزویم این است که ای کاش قدرت و توان پیاده‌روی داشتیم و با شما در این سفر همراه می‌شدم.^{۱۳}

حاج آقا رضا همدانی با این که مرجع تقلید و رئیس حوزه علمیه سامرا بود، اما با کمال تواضع، تمام مایحتاج زندگی خود را شخصاً از بازار تهیه می‌کرد. به قصابی می‌رفت و در صف مشتریان می‌ایستاد و حتی

خود، هیزم می خرید. گاهی شاگردانش از ایشان می خواستند کسی را برای این کار برگزینند، اما ایشان می فرمود: «نمی توانم روش خودم را تغییر بدهم».^{۱۴}

سرانجام این فقیه بزرگ روز یکشنبه ۲۸ صفر ۱۳۳۲ در شهر سامرا چشم از جهان فرو بست و در جوار حرم عسکریین مقابل مزار حضرت حکیمه خاتون به خاک سپرده شد.^{۱۵}

پاورقی

۱. محمد حرزالدین، معارف الرجال، ج ۱، ص ۳۲۳.
۲. گلشن ابرار، ج ۳، ص ۲۰۹.
۳. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۰.
۴. همان، ج ۷، ص ۲۱.
۵. همان، ص ۲۰.
۶. آقا رضی همدانی، مصباح الفقیه، مقدمه، ص ۲۴.
۷. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۱.
۸. همان.
۹. گلشن ابرار، ج ۳، ص ۲۱۴.
۱۰. همان.
۱۱. کشف: ۹۹.
۱۲. مصباح الفقیه، ج ۱، ص ۲۸.
۱۳. اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۲۱.
۱۴. همان. ص ۲۰.
۱۵. معارف الرجال، ج ۱، ص ۳۲۴.